



# امپریالیسم فرهنگی

ترجمه: محمد سعید ذکایی

اشاره:

تعمیم یافته ارائه دهد و بدین منظور، به بررسی کشور ایران می پردازد.

در سراسر دهه ۱۹۸۰ میلادی، ایران در رسانه‌های ایالات متحده به عنوان یک کشور دشمن تصویر می‌شد، همان گونه که ایالات متحده در رسانه‌های ایران. نکته جالب توجه این است که در دهه‌های پیش از آن، دولت و رسانه‌های هر دو کشور نسبت به یکدیگر گرایش مثبتی داشتند. این افکار قالبی<sup>۱</sup>، به سر درگمی و ناباوری بسیاری از آمریکاییانی که هیچ گونه شناختی از تغییر ناگهانی در گرایش‌های ایرانیان از سال ۱۹۷۹ به بعد نداشته‌اند، منجر شده است.

در این مقاله، تأثیر چندین دهه نفوذ فرهنگی منظم غرب - فرآیندی که حکومت شاه تا سال ۱۹۷۹ فعالانه از آن حمایت می‌کرد - مورد بحث قرار می‌گیرد و نویسنده بر مقاومت فرهنگی فعالی که فرآیند فوق در میان بسیاری از ایرانیان ایجاد کرد، تأکید می‌ورزد. همچنین در این مقاله، نویسنده ضمن روشن کردن این نکته که چگونه این مقاومت فرهنگی برای بعضی گروه‌ها با اصول‌گرایی مذهبی آمیخته شده بود، تأثیر عظیم رسانه‌های جایگزین را در ایجاد چنین مقاومت فرهنگی تجزیه و تحلیل می‌کند. این نتیجه، مختص ایران بود، اما از جهات دیگر، ایران را می‌توان به عنوان یکی از مطالعات موردی روشن برای تحولات فرهنگی در بسیاری از دیگر کشورهای جهان سوم در نظر گرفت.

□ □ □

مسابقه نابرابر بین قدرتهای بین‌المللی و فرهنگهای ملی

دنیای کنونی را می‌توان به یک معنی، دنیای «ورای امپریالیسم»<sup>۲</sup> دانست. بخش اعظم تاریخ جهان، از سال ۱۹۴۵ به بعد، مربوط است به منازعات مردم زیر سلطه برای رهایی خود از امپراتوریهای اروپایی قرن نوزده، و ایجاد کشورهای مستقل جدید آفریقا، خاورمیانه و آسیا. اما سلطه اقتصادی غرب بدین معنا بوده است که بسیاری از کشورهای جهان سوم، علی‌رغم استقلال سیاسی، همچنان به شیوه‌های کاملاً پیچیده‌ای خود را وابسته به تحولات

همان‌گونه که مطالعات فرهنگی و اقتصاد سیاسی، دو نگرش برای مطالعه رسانه‌ها به شمار می‌روند، اغلب به نظر می‌رسد که ارتباطات بین‌الملل نیز به سهم خود رهیافت جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهد. در این مقاله، نگرشهای مهمی در مورد نحوه عملکرد فرهنگ و ارتباطات در سطح بین‌المللی - و نه صرفاً در فضای یک کشور - ارائه می‌شود. بدین منظور، از رهیافتهای ارتباطات بین‌الملل، اقتصاد سیاسی و مطالعات فرهنگی تماماً استفاده خواهد شد.

نخستین واقعیت شایسته تأمل، این است که مشخصه تاریخ سیاره ما از حدود اول قرن شانزدهم، تهاجم و سلطه کشورهای همچون اسپانیا، بریتانیا، فرانسه، روسیه، ایالات متحده و ژاپن بر دیگر کشورها بوده است. امپراتوریهای دیگر نیز به همین سان عمل کرده‌اند، هر چند نه در سطح بی‌سابقه کشورهای یاد شده. و هسته روابط امروز بین‌الملل را باید در این تهاجم و سلطه دید.

بخش مهمی از روابط بین‌الملل، از روابط فرهنگی و ارتباطی تشکیل می‌شود. برخی از محققان انتقادی معتقدند که فرهنگهای ملی کشورهای جهان سوم، در نتیجه امپریالیسم فرهنگی کشورهای غربی - به ویژه ایالات متحده - عملاً رو به نابودی است و در این زمینه، نفوذ رسانه‌ها از همه شدیدتر است. محققان دیگر، از این دیدگاه انتقاد کرده و آن را شدیداً توطئه‌ای می‌خوانند و معتقدند که معنی این دیدگاه این است که، کشورهای غربی برای ایجاد اختلال در استقلال این کشورها، دسیسه چینی کرده‌اند. این گروه، بر این نکته تأکید دارند که مثلاً سریالهای ارزان تلویزیونی ساخت ایالات متحده، ممکن است تنها شیوه‌ای باشد که یک کشور در حال توسعه می‌تواند به کمک آن، جدول برنامه‌های تلویزیونی خود را تکمیل کند. این گروه، همچنین ضمن اشاره به این که بسیاری از سریالهای تلویزیونی ایالات متحده، در خارج از کشور نیز به همان اندازه داخل، از محبوبیت و توجه برخوردارند، منتقدان را به ارائه استدلالهای عامیانه متهم می‌کنند.

نویسنده در این مقاله، برای شناسایی تأثیر فرهنگ غربی و مخالفان آن، مقاومت فرهنگی، ارتباطات و هویت فرهنگی، تلاش می‌کند تا تفسیری فراتر از این قضایای



1- Stereotypes

2- Postimperialist

جوامع صنعتی غربی می‌بینند. بدین ترتیب، کشورهای جهان سوم دنبال کردن تعاریف و راههای توسعه مستقل خاص خود را بسیار دشوار می‌یابند. روابط جدید، با روابط قدیمی امپریالیسم متفاوتند. این روابط جدید، که غالباً وابستگی و «امپریالیسم فرهنگی» خوانده می‌شوند، به عنوان شکل عمده‌ای از وابستگی مورد تحلیل واقع شده‌اند. در این مقاله، به دنبال تحلیل این امپریالیسم نوین فرهنگی و نشان دادن نقش حیاتی مهمی هستیم که تکنولوژیهای ارتباطات و جریانهای تولیدات فرهنگی، در زنده نگاه داشتن پیوندهای جهانی وابستگی دارند.

برای تشریح این فرایند، کشور ایران را به عنوان یکی از کشورهای جهان سوم به طور مفصل بررسی و مطالعه کرده‌ایم. اگر چه در آغاز قرن بیستم، انگلستان و روسیه برای نفوذ در ایران با یکدیگر رقابت داشتند، و ایالات متحده نیز نقش مهمی در مسایل داخلی ایران به عهده داشت و در سال ۱۹۵۳ برای ابقای مجدد شاه تلاش کرد، با این همه ایران هیچ‌گاه مستقیماً مستعمره نبوده است. در این سالها، ایران تلاش داشت تا از ارتباطات برای یک استراتژی خاص توسعه که شدیداً از جانب غرب حمایت می‌شد، استفاده کند. اما به این نتیجه رسید که هزینه‌های این راهبرد، از منافع آن بیشتر است. مطالعه مورد شناسی ایران، ملازمات متقنی را برای دیگر کشورهای جهان سوم و برای تحلیلهای ارتباطاتی غیر انتقادی معمول به همراه دارد.

### امپریالیسم چیست؟

جوهره امپریالیسم، سلطه یک کشور بر کشور دیگر است. این رابطه ممکن است مستقیم باشد و یا غیرمستقیم، و یا مبتنی بر مجموعه‌ای از نظارتهای نظامی، سیاسی و اقتصادی. در سراسر تاریخ جهان، از امپراتوریهای یونان و روم گرفته تا ایران، مغول، چین، عثمانی و بسیاری از امپراتوریهای دیگر، شکل‌های کاملاً متفاوتی از روابط امپریالیستی وجود داشته است. اما امپراتوریهایی که بیشترین اثر را بر جهان معاصر داشته‌اند، امپراتوریهای اروپایی، آمریکایی و ژاپن هستند که از قرن نوزدهم وارد قرن بیستم شدند. حتی سلطه کشورهای اروپایی مراحل مختلفی را پشت سر گذاشت. در مقاطعی روابط این کشورها صرفاً شکل اقتصادی یا «سوداگرانه»<sup>۳</sup> داشت. به عنوان مثال، در اوایل دوره امپراتوری پرتغال، این کشور منابع مورد نیاز خویش را- از طلا گرفته تا عاج و برده- اساساً از سرزمینهای زیر سلطه خویش استخراج می‌کرد. چنین روابطی غالباً مستلزم یک غلبه نظامی در آغاز و حضور مستمر نظامی برای اعمال و تداوم استثمار اقتصادی بود.

تا انتهای قرن نوزدهم، شکل جدیدی از روابط پدیدار شد که مبتنی بر پیروزی رسمی نظامی قدرتهای امپراتوری، الحاق و اداره سرزمینهای زیر سلطه بود. هابس بوم در این زمینه می‌گوید: «بین سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۴، بیشتر نواحی جهان خارج از اروپا و قاره آمریکا، رسماً به مناطقی تفکیک شده بود که تحت حاکمیت رسمی و یا سلطه سیاسی غیر رسمی یک یا چند دولت قرار داشت. این دولتها، عموماً عبارت بودند از: بریتانیا، کبیر، فرانسه، آلمان، ایتالیا، هلند، بلژیک، ایالات متحده آمریکا و ژاپن»<sup>(۱)</sup>.

در این دوره، در حدود یک چهارم از سطح زمینهای جهان، در میان ۶ دولت توزیع شد. این کشورها در عصر امپریالیسم مبتنی بر حاکمیت استعماری، نقش راهنما را داشتند. این شیوه سلطه مستقیم سیاسی و دولتی، به ایجاد یک اقتصاد سرمایه‌داری واقعاً جهانی انجامید که در آن، مبادلات اقتصادی و جریانهای کالا و سرمایه و نیروی انسانی، از این پس در بیشتر بخشهای دور افتاده رخ می‌کرد. در حقیقت از این دوره به بعد، جهان اسماً به مناطق قوی و ضعیف، پیشرفته و عقب‌نگه‌داشته شده تقسیم بندی شد.<sup>(۲)</sup>

واکنشهای بسیار متفاوتی چه در داخل قدرتهای «مادر» (مثل ایجاد جنبشهایی برای برقراری دموکراسی، سوسیالیسم و حقوق زنان) و چه در داخل کشورهای جهان سوم، در قبال امپریالیسم و پیامدهای آن صورت می‌گرفت. در کشورهای جهان سوم، نتیجه چنین واکنشهایی، ایجاد انقلاب- مثل کشور مکزیک بین سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۰، و چین در آغاز قرن بیستم- و یا ایجاد جنبشهای رو به رشد ضد استعماری- مثل کشور هند- بود. از سال ۱۹۴۵ به بعد، جهان شاهد چنین مبارزاتی علیه سلطه امپریالیستی، و موفقیت جنبشهای استقلال جویانه در ایجاد کشورهای سیاسی جدید مستقل در آفریقا آسیا و خاورمیانه بوده است. بدین ترتیب، مثلاً هند در سال ۱۹۴۷ استقلال خود را از بریتانیا به دست آورد. اندونزی در سال ۱۹۶۰ از استعمار هلند رهایی یافت، زبیر در ۱۹۶۰ از سلطه بلژیک درآمد و بالاخره الجزایر نیز استقلال خود را از فرانسه در سال ۱۹۶۲ باز یافت.<sup>(۳)</sup>

جریان کسب استقلال سیاسی را شاید بتوان پایان ماجرا در نظر گرفت. اما این فرایند را در واقع باید آغاز یک تحول نوین پنداشت که شاید بتوان آن را فرایند امپریالیسم فرهنگی و یا وابستگی فرهنگی نامید. هنگامی که قدرتهای استعماری بار و بنه خود را جمع کرده و نیروهای خود را از تصدی مستقیم مناصب حکومتی و اقتصادی کنار گذاشتند، نفوذ آنها به پایان نرسید. آنچه غالباً از این کشورها برجای

می ماند، یک زبان اروپایی - مثل فرانسه - در طبقات جدید حاکم کشور بود. همچنین کشورهای غالب پس از خروج، ارزشها و گرایشهای اروپایی را شامل مذهب، شیوه های سازماندهی زندگی جمعی، نظامهای سیاسی، آموزش و پرورش و آموزش حرفه ای، طرز لباس پوشیدن و بسیاری از عاداتهای فرهنگی، برجای می گذاشتند که هیچ کدام پیش از سلطه استعمار در این کشورها وجود نداشت. همه این پدیده ها، مدتهای زیادی پس از پایان یافتن حاکمیت رسمی و مستقیم سیاسی کشورهای استعماری، تأثیرات خود را حفظ کرد و سرانجام به ایجاد نوع جدیدی از مدل سلطه انجامید، که استعمارنو<sup>۴</sup> خوانده می شود. استعمار نو نیز زمینه ساز مبارزات جدید برای ریشه کن کردن این نفوذ مداوم فرهنگی و اقتصادی در جهان سوم گردیده است. در اینجا بهتر است نظری بر اساسنامه کشورهای جهان سوم بیندازیم، و سپس به بررسی این نکته پردازیم که چگونه مسایل فرهنگی در نظامهای سیاسی بین المللی موجود، این چنین اهمیت مرکزی یافته اند.

#### جایگاه جهان سوم

اصطلاح «جهان سوم» خود پدیده ای است که نتیجه تقسیم بندیهای جهان در دنیای پس از جنگ جهانی دوم است. در طول این جنگ، ایالات متحده و اتحاد شوروی علیه فاشیسم با هم متحد بودند، اما بلافاصله پس از پایان جنگ، «کشورهای دموکراتیک» مجدداً در مقابل «کشورهای کمونیست» صف آرایی کردند. پس از آن، «جنگ سرد» جهان را به دو اردوگاه یا دو جبهه تقسیم کرد و هر یک از آنها، روابط اقتصادی، نفوذ سیاسی و قراردادهای نظامی خاص خود را داشتند (پیمان ناتو در برابر پیمان ورشو). رقابت بین دو ابر قدرت، در برخی موارد، کل جهان را تا آستانه جنگ به پیش برده است، مثلاً: جنگ کره در سالهای ۵۳-۱۹۵۰، بحران موشکی سال ۱۹۶۳ کوبا، و جنگ سال ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل.

اصطلاح «جهان سوم» همچنین عنوانی است برای کشورهای مستقل جدید جنوب، که به آنها «کشورهای غیر متعهد» هم می گویند. کشورهای غیر متعهد در هنگام بروز مناقشات بین المللی، تمایلی به حمایت از هیچ یک از ابرقدرتها نداشتند. جنبش عدم تعهد، در سال ۱۹۵۹ با امضای یک قرارداد بین المللی در باندونگ اندونزی بین کشورهای جنوب (جهان سوم)، کار خود را شروع کرد و شامل یک سازمان رسمی از دولتهای ملی مستقل است. «جهان سوم» معنای چندان دقیق ندارد و در حقیقت اشاره ای است به تفاوتی که در سطح توسعه اقتصادی و

دورنماهای سیاسی در بین کشورهای جنوب [نسبت به شمال] دیده می شود. با این همه، از آنجا که این اصطلاح، اصطلاحی کوتاه و مفید است، همچنان در ادامه بحث از آن استفاده می کنیم.<sup>(۱)</sup>

#### هویت فرهنگی در جهان سوم

جنبشهای استقلال طلبی در جهان در حال توسعه، بسیاری از مردم را از ابعاد فرهنگی سلطه استعماری آگاه کرده است. بسیاری از رهبران جهان سوم، به مسئله آزادی فرهنگی توجه جدی و مستمری داشته اند. به عنوان مثال، یکی از نگرانیهای اصلی گاندی، هنگامی که جنبش استقلال هند را هدایت می کرد، این مسئله بود که چگونه هویت مستقل ملی را بنا نهد که به اتحاد مردم هند - که در ۷۵۰ هزار روستا پراکنده بودند و به زبانهای بسیار متفاوتی صحبت می کردند - کمک کند. نگرانی در مورد حفظ و تقویت وحدت ملی هند در مقابل مشروعیت سلطه فرهنگی بریتانیا، باعث شد که گاندی در جایی بگوید: «من نمی خواهم که خانه ام از هر چهار طرف دیوار داشته باشد، با پنجره هایی محکم. من می خواهم همه فرهنگها، در اطراف خانه ام با آزادی تمام بوزند، اما نخواهم پذیرفت که وزیدن هر یک از آنها، مرا از جای برکنند.»<sup>(۵)</sup>

در یکی از اجلاسهای اصلی سران دولتهای غیر متعهد در سال ۱۹۷۳، در پی بازتاب نگرانی گاندی، اعلامیه ای مشترک و رسمی صادر شد. این اعلامیه، فعالیتهای امپریالیسم را به حوزه های اقتصادی و سیاسی محدود ندانسته و معتقد بود، این فعالیتها زمینه های اجتماعی و فرهنگی را نیز در بر می گیرد. و بدین ترتیب، این اصل، عامل تحمیل سلطه ایدئولوژیک خارجی بر مردم جهان در حال توسعه قلمداد شد. در این هنگام، بسیاری از مردم کشورهای جهان سوم از برتری جهان پیشرفته در تکنولوژیهای ارتباطات آگاهی می یافتند، همچنین در کنار این آگاهی، از تسلط کشورهای پیشرفته بر نرم افزارهای ارتباطات، اخبار، سرگرمی و دیگر فرآورده های فرهنگی - که این تکنولوژیها منتقل می کردند - نیز مطلع شده و در نتیجه فرهنگ و هویت ملی خود را در خطر می دیدند.<sup>(۶)</sup>

آگاهی یافتن از اینکه استمرار سلطه غرب بر کشورهای جهان سوم، حتی پس از استقلال رسمی، تا اندازه ای مبتنی بر تکنولوژیهای پیشرفته - شامل تکنولوژیهای ارتباطات - است، چندان دشوار نیست. اما این استقلال، در عین حال بر یک ایدئولوژی نیز استوار بود که در بسیاری از مناطق جهان سوم پذیرفته شد. براساس این ایدئولوژی، تنها یک راه برای توسعه اقتصادی پیش بینی می شود و آن تقلید از فرایند



توسعه جوامع سرمایه‌داری صنعتی غرب بود. در سالهای دهه ۱۹۶۰ م، با روشن شدن اینکه برخی از کشورهای جهان سوم با سرعت مورد انتظار به توسعه اقتصادی دست نیافته‌اند، تحلیل‌گران غربی دست به تدوین الگوها و نظریاتی برای توسعه زدند و موانع توسعه را که به زعم آنها مانع پیوند کشورهای جهان سوم با کشورهای غربی می‌شد، تبیین کردند. یکی از استدلال‌ات این تحلیل‌گران، این بود که کشورهای جهان سوم سرمایه‌ای برای سرمایه‌گذاری در اختیار ندارند، و بدین ترتیب، بانک جهانی تشکیل شد. بعضی تحلیل‌گران اعتقاد داشتند که کشورهای جهان سوم نیروهای نوآور و حرفه‌ای در اختیار ندارند، و در نتیجه، بورسهای مختلف آموزشی، مبادلات علمی و برنامه‌های آموزشی برای فراهم ساختن نیروی تخصصی لازم برای کشورهای در حال توسعه به وجود آمد. اما یکی از قدرتمندترین مدلها که در سطح وسیعی در کشورهای جهان سوم پذیرفته شد، به نقش ارتباطات در توسعه می‌پرداخت. نظریه پردازان ایالات متحده مثل دانیل لرنر و ویلبر شرام به طرح چنین نظریاتی پرداختند.<sup>(۷)</sup>

#### نظریه نوسازی:

#### توسعه به مثابه غربگرایی

«نظریه نوسازی» به این اشاره دارد که کشورهای توسعه نیافته، هنوز انقلاب صنعتی را تجربه نکرده‌اند، اما می‌توانند از طریق پس اندازهای مناسب و سرمایه‌گذاری، به سوی رشد صنعتی «خیز» بردارند. براساس این نظریه، برای به کار افتادن این فرایند سرمایه‌گذاری، ایجاد گرایشهای مناسب بسیار حائز اهمیت است. برای ایجاد گرایشهای مناسب، این دسته، وجود معجونی از ساختهای سیاسی و اقتصادی مشابه با کشورهای غرب را که به «صنعتی شدن غرب» کمک کرده بود، لازم می‌دانستند و در میان این ساختها، وسایل ارتباط جمعی عاملی مهم تلقی می‌شدند.<sup>(۸)</sup>

در اوایل دهه ۵۰، دانیل لرنر در کشورهای مختلف خاورمیانه از جمله ترکیه، لبنان و ایران دست به مطالعه زد. براساس این مطالعه، لرنر به این نتیجه رسید که رشد سواد و به کارگیری رسانه‌های الکترونیکی، هر دو نقش تعیین کننده‌ای در فرایند نوسازی ایفا می‌کنند. لرنر رسانه‌ها را تکثیر کنندگان «شخصیت متحرک»<sup>۹</sup> و قالب ذهنی [مناسب با آن] می‌داند. این شخصیت متحرک، دیگر به سنتهای روستایی وابستگی نداشته، بلکه پذیرای تأثیرات و بینشهای جدید- حتی بدون نسبت دادن مسئله به تأثیرات و دیدگاههای ایالات متحده- می‌باشد. لرنر ایجاد یک



حداقل زیر ساخت رسانه‌ای را برای همه کشورهای در حال توسعه توصیه می‌کند. رسانه‌ها محتوای مناسب را برای افزایش مصرف اقتصادی و مشارکت سیاسی به مردم انتقال می‌دهند، مردمی که تاکنون زندگی ایستا و سنتی داشته و در اجتماعات ظاهراً ساکن و تک افتاده روستایی زندگی می‌کنند.<sup>(۹)</sup>

از نظر صاحب نظران نوسازی، تغییرات ارائه شده، در گرایشها و انتظارات و ارزشها، به جای آنکه با واکنش تردید آمیز نسبت به دنیای غرب و ایالات متحده مواجه شود، با استقبال آنها مواجه می‌گردد. زیرا سرمایه‌گذاری در امر توسعه، از جمله سرمایه‌گذاری در زیر ساخت ارتباطات، الزاماً محتاج منابع خارجی در کنار منابع داخلی است. این سرمایه‌گذاری، همچنین مستلزم وجود شرایط مناسب سیاسی و فرهنگی، حکومتی علاقه‌مند، سوداگرانی مشتاق و ساختهای مناسب فرهنگی می‌باشد.

بر اساس نظریه نوسازی، چیزی در فرهنگ سنتی ارزشمند خواهد بود که رشد تلاشهای سرمایه‌داری غربی را با تأخیر مواجه نسازد. و آنچه که با این فرایند تداخل داشته باشد، به لحاظ فرهنگی باید تغییر پیدا کند. آشکار است که لرنر هیچ‌گاه مسئله‌ای مثل امپریالیسم فرهنگی را نابهنجاری هویت فرهنگی نخوانده است. از نظر لرنر، رسانه‌های جمعی به طور خودکار حالتی مترقیانه دارند. با این حال، لازم است مطالعات لرنر و جهت‌گیریهای سیاسی نهفته در آنها را کنار گذاشته و به خود مسئله مورد سؤال پردازیم.

برای پاسخ، مطالعه مورد شناسی ایران به عنوان یکی از کشورهای بزرگ خاورمیانه که در مرکز راهبرد ایالات متحده و کشورهای غربی وابسته به نفت در منطقه قرار دارد، سودمند خواهد بود. کشور ایران به خاطر ارتباط و کشمکش خود با ایالات متحده از سال ۱۹۷۹، شایسته مطالعه است و این مطالعه اصلاً ربطی با آزمون کاملتر نظریه‌های لرنر در این کشور در مقایسه با هر کشور دیگر جهان سوم و به عنوان بخش و یا رهنمودی از آخرین راهبرد نوسازی طرفدار غرب ندارد. همچنین نظر به اینکه ایران هیچ‌گاه به طور مستقیم مستعمره نبوده است، مورد شناسی ایران یک مطالعه آموزنده به شمار می‌آید. بنابراین، مطالعه تأثیر فرهنگ غرب در ایران به وضوح نشان می‌دهد که چگونه می‌توان تابعیت استعمار نو و حقارت فرهنگی را بدون وسایل و ابزار حاکمیت استعماری از فاصله دور تقویت کرد.

#### مورد شناسی ایران

کشور ایران (که سابقاً پارس خوانده می‌شد)، در مرز جنوبی اتحاد شوروی از شمال و در امتداد خلیج فارس از

جنوب واقع شده است. این کشور از شمال غربی با ترکیه و از مشرق با پاکستان و افغانستان هم مرز است. در سال ۱۹۸۹، جمعیت این کشور بیش از ۴۵ میلیون نفر بوده است. از نظر ژئوپلتیک، موقعیت استراتژیک ایران بین شرق و غرب بسیار مهم است. تا سال ۱۹۷۹ نظام سیاسی ایران دیکتاتوری سلطنتی بود، اما در این سال، انقلاب ایران به رهبری آیت الله خمینی نقطه پایانی بر ۲۵۰۰ سال پادشاهی باقی گذاشت.

#### رسانه‌ها و توسعه در ایران

با نظری دقیق بر فرایند توسعه در ایران، الگوی روشنی از توسعه اقتصادی وابسته را می‌توان مشاهده کرد که اساس آن صدور نفت خام و مواد خام و اتکا به سرمایه‌گذاری خارجی است. این وابستگی اقتصادی، مبنای وابستگی سیاسی و نظامی را، در زمینه نیروی متخصص و غیرمتخصص، فراهم ساخت. در سالهای دهه ۱۹۷۰ م، بازرگانان از سراسر جهان برای بستن قراردادهای چند میلیون دلاری در همه زمینه‌ها، در هتلهای تهران انتظار می‌کشیدند. رسانه‌های ایران نیز به تدریج سعی داشتند مردم را نسبت به منافع نوگرایی متقاعد کرده و نیازهای جدیدی را به وجود آورند که کالاهای مصرفی می‌توانست آنها را برآورده سازد.

پیش از جنگ دوم جهانی، ایران فاقد نظام رادیو و تلویزیون ملی بود. اولین دستگاه فرستنده رادیویی در سال ۱۹۴۰ نصب شد. برنامه‌های رادیویی محدود به برنامه‌های شبانه بود که از سرودهای ملی، پیامهای مهم دولت، اخبار و موسیقی ایرانی و غربی تشکیل می‌شد. در اوایل پخش برنامه‌های رادیویی، در بخشهای مختلف تهران بلندگوها و گیرنده‌های رادیو قرار داده شد و مردم از این وسیله ارتباطی بی‌سابقه، بسیار هیجان زده شدند. هنگامی که سرودهای ملی پخش می‌شد، مردم برخاسته و بی‌حرکت می‌ایستادند. این حرکت، یکی از اولین نمادهای نوگرایی ملیت ایرانی بود که از طریق رسانه‌های ارتباطی ساخت دنیای پیشرفته پخش می‌شد. به تدریج، از رادیو برای حفظ نظارت سیاسی، گسترش روند و هماهنگی ایدئولوژیک نوسازی و ایجاد آمادگی در ایرانیان برای روابط جدید استعماری استفاده شد. در سال ۱۹۵۹، یک سوداگر خیال پرداز شهری، آخرین شاه ایران را به تشکیل یک تلویزیون تجاری تشویق کرد. این سوداگر، فرزند یک بازرگان ثروتمند بود که ثروتش از راه وارد کردن پرسی کولا از ایالات متحده به دست آمده بود. این اولین ایستگاه تلویزیونی، مجاز بود تا ۵ سال بدون پرداخت مالیات فعالیت کند و در این مدت، به گسترش یک بازار مصرفی - مانند ایالات متحده - کمک می‌کرد.

خانواده‌ای که انحصار تلویزیون را در اختیار داشتند، همچنین واردات بیشتر گیرنده‌های تلویزیونی و نیز امتیاز تولیدات RCA در ایران را در اختیار داشتند.

در این دوره، تلویزیون رسانه‌ای بود که به تکثیر ارزشهای غربی و مصرفی می‌پرداخت. این ارزشها، در آگهیهای تبلیغاتی برای کالاهای مصرفی جدید، به طور مداوم در معرض دید مصرف‌کنندگان جدید قرار می‌گرفتند.

## ● در جریان انقلاب ایران، برخی رسانه‌های کوچک

به خصوص نوارهای رادیویی و اعلامیه‌ها

به صورت مؤثری

در تجهیز مردم ایران به کار گرفته شدند

که خود نمونه دیگری از موارد استفاده از رسانه‌های جایگزین را

نشان می‌دهد.

## ● دانیل لرنر، رسانه‌ها را تکثیر کنندگان «شخصیت متحرک»

و قالب ذهنی [متناسب با آن] می‌داند و معتقد است

که رسانه‌ها محتوای مناسب را

برای افزایش مصرف اقتصادی و مشارکت سیاسی به مردم

انتقال می‌دهند.

همچنین این ارزشها در تصویری که فیلمهای آمریکایی و سریالهای تلویزیونی از یک زندگی به شیوه غربی ارائه می‌کردند، به خوانندگان تلقین می‌شد. تلویزیون خصوصی از راهبرد توسعه سرمایه‌داری سلطنتی حمایت می‌کرد. شاه پس از مطالعات چندی که صورت گرفت و با نگرانی از انحصار تلویزیون توسط فرقه مذهبی بهاییان، تصمیم گرفت تا تلویزیون خصوصی را برانداخته و آن را تبدیل کند به تلویزیون دولتی که با بودجه و مدیریت دولت اداره شود. در سال ۱۹۶۶، تلویزیون ملی ایران پخش برنامه‌های خود را آغاز کرد (البته نخستین پیام آن، پیام شاه بود) و از جمله نخستین برنامه‌های آن در برنامه‌ریزی هفتگی آزمایشی، پخش مراسم جشن روز تولد شاه بود. کمی بعد رادیو در تلویزیون ادغام، و سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران (NIRT) ایجاد شد. با تشکیل رادیو و تلویزیون ملی، مصرف‌گرایی باز هم از طریق تبلیغات تشویق می‌شد، اما نکته مهمتر در این بود که سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران سعی داشت با شکوهمند جلوه دادن حکومت سلطنتی و حمایت از نوسازی که حافظ ایدئولوژی حکومت بود، پشتیبانی از رژیم را شدت بخشد. در این دوره، تمام رویدادهای خانواده سلطنتی، از جمله جشنهای

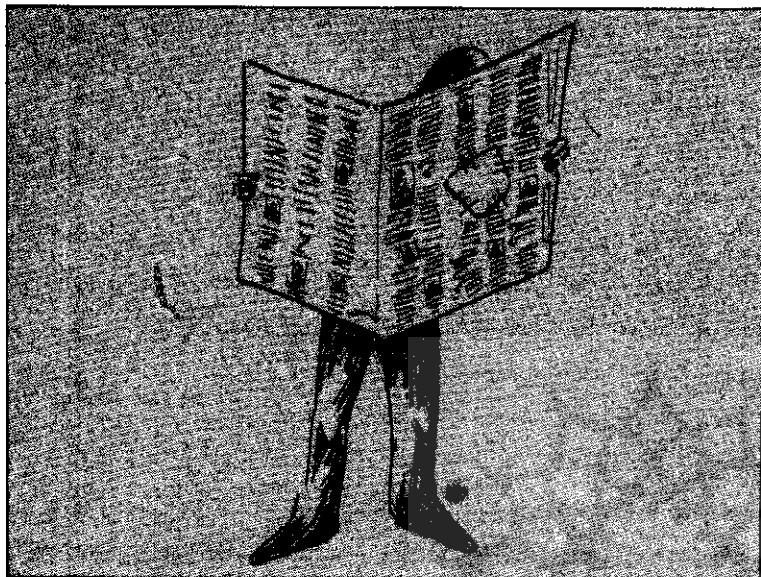
۲۵۰۰ ساله، از تلویزیون پخش می‌شد. رسانه‌ها همچنین این اعتقاد را تبلیغ می‌کردند که علاقه اصلی شاه، نوسازی ایران بز پایه روشهای کشورهای غربی است. اخبار شبانه تلویزیون با تصاویری از سدها و ساختمانهای جدید و نمادهای فیزیکی توسعه آغاز می‌شد.

در این دوره، بودجه‌های دولتی هنگفتی در اختیار رادیو و تلویزیون قرار می‌گرفت و بدین ترتیب، این پوشش خبری به سرعت گسترش می‌یافت. تعداد فرستنده‌های تلویزیونی که در سال ۱۹۶۶، ۲ دستگاه بود، در سال ۱۹۴۷ تا ۸۸ دستگاه افزایش یافت و پوشش آن از ۲/۱ میلیون نفر، به ۱۵ میلیون نفر - بیش از نیمی از کشور - در شهر و روستا رسید. پوشش رادیو، تقریباً سراسری بود.<sup>(۱۰)</sup> تا اواسط دهه ۱۹۷۰م، سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران از نظر وسعت پوشش، دومین شبکه خبر پراکنی در آسیا پس از NHK ژاپن شده بود. بنابراین، بیشتر مردم کشور از طریق رادیو و تلویزیون با یکدیگر ارتباط داشتند، روستاهای کوچک با مراکز بزرگ شهری پیوند یافتند.

علی‌رغم گسترش پوشش رادیو و تلویزیون، سطح سواد - به خصوص برای زنها - پایین باقی مانده بود و مدارس ابتدایی کافی برای همسان کردن همه کودکان مدرسه رو وجود نداشت. انتشارات و مطبوعات شدیداً در سانسور قرار داشتند و از این رو، در بین نشریات روزانه کسل‌کننده، قدرت انتخاب چندانی برای خوانندگان وجود نداشت و در نتیجه، تیراژ این نشریات پایین بود. در این خصوص، یکی از مفسران با تمسخر اشاره کرده بود که «اگر ایران همچنان مسیر فعلی خود را دنبال کند، نخستین کشور جهان خواهد بود که پیش از اشاعه ملی مطبوعات، تلویزیون را اشاعه داده است». بدین ترتیب، به نظر می‌رسید که ایران از مرحله توسعه سواد و چاپ، جهیده و مستقیماً از یک فرهنگ تقریباً شفاهی سنتی، به سوی یک فرهنگ الکترونیکی در حال حرکت است.

حتی نظری اجمالی به رسانه‌های جمعی ایران در اواسط دهه ۱۹۷۰م، نشانگر این است که مطالب پخش شده در رادیو و تلویزیون یا مطالب چاپ شده در نشریات، در پی حفظ فرهنگ ملی یا افزایش سطح آموزش عمومی نبودند، بلکه این رسانه‌ها جلوه‌های فریبنده فرهنگ غربی را بیشتر کرده و به نیازها و تقاضاهای اساسی جامعه ایران کمتر توجه نشان می‌دادند. نقش این رسانه‌ها غالباً سرگرم کردن مخاطبان خود بود. در مطالعه بین‌المللی که در سال ۱۹۷۵ صورت گرفت، این نتیجه به دست آمد که از مجموع ۱۱ کشور مطالعه شده، یکی از بالاترین سطوح، از آن واردات برنامه سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران است. این

همگی مجبور بودند خود را با آهنگ موجود نوسازی تطبیق دهند و کسی اجازه انتقاد نداشت. دستگاه امنیتی ساواک (پلیس مخفی شاه) آمادگی مقابله با هرگونه صدای مخالف را داشت. بدین ترتیب، سرکوب شدید سیاسی مانع مشارکت مردم و بحث در مورد نیازهای اجتماعی - که ارکان توسعه سیاسی را تشکیل می دهند - می شد. فقدان مشارکت سیاسی و فقدان آزادی فرهنگی، به



ایجاد حس ناکامی در طبقات متوسط تحصیل کرده انجامیده بود. چنین فضایی، ورود تلویزیون آمریکایی را مجاز می دانست، اما مخالف تولید برنامه های انتقادی و خوب داخلی بود. دخالت دولت در سیستم حقوقی، نظام آموزشی و دستگاه رادیو و تلویزیون که به تضعیف فعالیت های حرفه ای و استقلال کشور می انجامید، احساس ناکامی را در نزد این گروه به وجود آورده بود. طبقات متوسط در دهه ۷۰، خود را در فشار تورمی افسار گسیخته می دیدند. در این زمان، قیمت خانه و اتومبیل سیر صعودی شدید داشت و این طبقات، شاهد لطف و توجه به کارشناسان خارجی بودند که مهارتی برابر با آنها داشتند.

طبقات متوسط سنتی، به خصوص تاجران بازار و روحانیون، در مقابل این شیوه غربی توسعه، احساس خطر می کردند. شرکتهای بزرگ چند ملیتی و کشت و صنعتها، موقعیت اقتصادی بازار را تضعیف کرده بودند، و آموزشهای غیر دینی<sup>۷</sup> و رسانه ها نیز، اقتدار اجتماعی روحانیون را. روحانیون همچنین از تأثیری که ارزشهای غربی بر بافت جامعه ایران داشت، وحشت زده بودند. به عنوان مثال، شیوه قرار ملاقات دختر و پسر و ازدواجی که در برنامه های

برنامه ها - که فیلمهای غربی را نیز در برداشت - ۷۸ درصد محتوای برنامه های تلویزیونی را در برگرفته و کمترین درصد پخش برنامه های جدی، مربوط به ایران بود: ۲۲ درصد از کل زمان پخش. از نمونه برنامه های وارد شده می توان به پارتا، استارترک، مارکوس و لیبی، تارزان، اپرای خیابانی و روزهای زندگی اشاره کرد. و گاهی که برنامه های تولید داخلی پخش می شد، بسیار مورد توجه قرار می گرفت. اما بیشتر برنامه های داخلی، به خاطر وجود شرایط واقعی سانسور و خود سانسوری نسبتاً ضعیف بود. در این دوره، به نظر می رسد که سیاست جاری حکومت، توجهی به تبعات فرهنگی وارد کردن برنامه های غربی که شیوه های زندگی غربی، نقشهای جنسی، ارزشهای مصرفی و مواردی دیگر را اشاعه می داد، ندارد. اگر چه برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه، صرفه اقتصادی خرید برنامه های خارجی در مقایسه با برنامه های تولیدی ملی، دلیلی موجه می توانست باشد، اما با توجه به امکانات هنگفت مالی سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، چنین دلیلی در ایران چندان موجه نمی نمود. به نظر می رسد که برای رژیم وقت، اجازه دادن به واردات فراوان برنامه های سرگرم کننده غربی، در قیاس با برنامه های احتمالاً انتقادی داخلی، بسیار مطمئنتر باشد.<sup>(۱۱)</sup>

توسعه سریع رادیو و تلویزیون، از عناصر اصلی طرح توسعه جاه طلبانه شاه بود، زیرا او تلاش داشت از رسانه های ارتباطی برای تغییر جامعه سنتی ایران به جامعه ای مدرن استفاده کند. البته شاه در این راه توفیقی نیافت، زیرا فرایند نوسازی به اندازه کافی پیش نرفته بود. در حقیقت، راهبرد شاه را می توان «نوسازی عاریتی»<sup>۸</sup> دانست که همان تمایل برای شیوه ظاهری نوگرایی بدون ایجاد تغییرات عمیق ساختاری لازم برای توسعه است. به عنوان مثال، دولت از طریق رسانه های جمعی در مورد نوسازی صحبت می کرد، اما نتوانست مراقبتهای بهداشتی یا آموزش منسجمی را در سطح ملی تأمین کند. رژیم ایران میلیونها دلار صرف توسعه سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران کرد، اما از برق رسانی به بخشهای وسیعی از کشور عاجز بود و در نتیجه، بسیاری از روستاییان برای استفاده از تلویزیون و تأمین روشنایی، از ژنراتورهای کوچک قابل حمل استفاده می کردند. شاه از بهبود شرایط کار صحبت می کرد، اما به اتحادیه های کارگری اجازه فعالیت نمی داد. در این هنگام، دانشگاههای بسیاری تأسیس شد، اما در آنها امکان مبادله آزاد افکار و یا دسترسی آزاد به مطالب و کتابها وجود نداشت. نویسندگان، هنرمندان و کارکنان رادیو و تلویزیون



غربی وارداتی تلویزیون به نمایش گذاشته می‌شد، کاملاً با سنت اسلامی ازدواج در تضاد بود. براساس این سنتها، والدین نقش مهمی در انتخاب زوج مناسب دارند و قرار ملاقات به هر شکل بدون حضور یکی از خویشان مجاز نیست. [امام] خمینی از سالهای دهه ۱۹۶۰ م، در مورد تأثیر منفی ارزشهای غربی صحبت کرده بود و هشدار داد که رسانه‌ها ابزارهای تبلیغ برای امپریالیستهای غربی هستند و سعی در تضعیف ایران دارند. برخی از مقامات مذهبی، تماشای تلویزیون را علناً محکوم کرده بودند و دسته دیگر، داشتن تلویزیون را عملی گناه آلود می‌دانستند. در شهر قم که برای مسلمانان مشابه واتیکان است، در واقع تلویزیون در زمان شاه تحریم شده بود.

از سالهای ۱۹۷۶، با استعانت از سیاست حقوق بشر کارتر، جناحهای مخالف مذهبی و غیر مذهبی از مجموعه‌ای از رسانه‌های کوچک برای رساندن اعتراض خود نسبت به رژیم استفاده کردند. گروههای حرفه‌ای همچون وکلا و نویسندگان، «نامه‌های سرگشاده» ای به شاه فرستادند و خواستار پایان مداخله دولت در جریان اجرای قانون و آزادی بیان بیشتر شدند. جناح مذهبی مخالف دولت، همچنین برای سیاسی کردن مردم، به تجهیز و توسعه سیستم ارتباطی کاملاً متفاوت با رسانه‌های بزرگ دولت پرداخت. رهبران مذهبی برای تبلیغ و ارشاد مردم برای گرایش به هویت اسلامی در مقابل سیاست غربی ساختن وابسته شاه، از شبکه ملی مساجد و بازارها استفاده کردند. هنگامی که [امام] خمینی از تبعیدگاه خود، در یک روستای کوچک عراق خارج شد، و به حومه‌های پاریس در سال ۱۹۷۸ حرکت کرد، کانون توجه بیشتر رسانه‌های غربی قرار گرفت. شبکه مذهبی از طریق خطوط تلفن بین‌المللی پیامهای خود را به تهران منتقل می‌کرد و در مدت چند ساعت، هزاران کاست رادیویی - یک منبر الکترونیکی بین‌المللی - از پیامها و سخنان او، در خیابانهای پایتخت موجود بود و برای استفاده بقیه مردم به دیگر شهرها و روستاها برده می‌شد. در یک فرهنگ ایستای کاملاً شفاهی، که روحانیون اقتدار اجتماعی قابل ملاحظه‌ای دارند و برای ایراد خطابه به مردم عادی به صورت منظم در مساجد انجام وظیفه می‌کنند، این شیوه، یک شیوه ارتباطی قدرتمند به شمار می‌رفت.

بدین ترتیب، جنبش مردمی علیه شاه به تدریج رشد یافت و هنگامی که خشونت رژیم به کشته شدن تظاهر کنندگان می‌انجامید، الگوی عزاداری اسلامی «هفتم» ها و «چهل» ها، نوعی آهنگ مذهبی به تظاهرات می‌بخشید. به تدریج گروههای غیر مذهبی - اعم از کمونیستها،

سوسیالیستها، دموکراتها - که رژیم فعالیت آنها را ممنوع کرده بود، سر برآورده، اعلامیه‌های فتوکپی شده بی‌شماری انتشار یافت و در آنها به تحلیل وضع موجود، درخواستهای سیاسی و سازماندهی تظاهرات پرداخته شد. بنابراین، برخی رسانه‌های کوچک به خصوص نوارهای رادیویی و اعلامیه‌ها، به صورت مؤثری در تجهیز مردم ایران به کار گرفته شدند که خود نمونه دیگری را از موارد استفاده از رسانه‌های جایگزین نشان می‌دهد. این رسانه‌های کوچک، در نوع خود جالب هستند، زیرا امکان تکثیر آنها به سهولت فراهم است و جلوگیری از انتشار آنها، برای هر رژیم، بسیار مشکل می‌باشد. هنگامی که در نوامبر ۱۹۷۸ ارتش سعی در برقراری نظم و تسلط بر سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران را داشت، کارکنان این سازمان دست به اعتصاب زدند. ارتش رادیو و تلویزیون را به مدت ۳ ماه اداره کرد، در همان حال، افراد تحصیل کرده و حرفه‌ای به تهیه روزنامه‌های زیر زمینی که اخبار رژیم را نادرست می‌خواند، ادامه می‌دادند.

بدین ترتیب، ترکیبی از اقتدار مذهبی و رسانه‌های کوچک، برخی از بزرگترین تظاهرات تاریخ اخیر را به وجود آورد و گروههای آزادیخواه و سنتی را در دشمنی با الگوی توسعه غربی شاه متحد کرد. این تظاهرات، آمیزه‌ای از نارضایتی اقتصادی، ناکامی سیاسی و نگرانیهای فرهنگی را به شعار واحد «مرگ بر شاه» بدل کرد. در ژانویه ۱۹۷۹، شاه «برای تعطیلات» کشور را ترک کرد و هیچ‌گاه باز نگشت و در فوریه همان سال، آیت الله خمینی جمهوری اسلامی ایران را پایه‌ریزی کرد.

### نتیجه‌گیری

الگوی ارتباطات و توسعه، نتوانسته است از زمینه‌های فرهنگی جوامع جهان سوم که به لحاظ تاریخی متفاوتند، شناخت درستی داشته باشد. نتیجه دنباله روی از این مدل، چنان که در مورد ایران گفته شد، آوردن غرب به اطاق نشیمن ایرانیان و اجازه دادن به ایرانیان برای مقایسه خود با نریبها بوده و این مسئله، به تشدید ناکامیهای موجود اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دامن زده است. در این مدل، توجهی به توسعه سیاسی و یا خواسته‌های کمتر مادی مثل برابری، عدالت، آزادی، هویت و حتی احساس رضایت نشده است. به نظر می‌رسد که فرایند ارتباطات و توسعه در چارچوب جامعه ایران، بر این اشاره دارد که الگوها و گرایشهای زندگی غربی تنها الگوهای زندگی و گرایشهای ارزشمندی که ایرانیان باید آنها را تقلید کنند. این فرایند، فرهنگ پویای ایران را برخوردار از الگوها و گرایشهای مناسبی نمی‌دید. اما این فرایند، نه تنها شکافهای مالی

عظیمی را بین نخبگان شهری و فقرای روستایی پدید آورد، بلکه احساس عمیقی از خود کم بینی فرهنگی را برانگیخت که روحانیون از آن به نحو مؤثری برای تجهیز مردم در مقابل رژیم استفاده کردند.

فرانتس فانون تصویر روشنی از تأثیرات تولیدات فرهنگ غرب بر مردم جهان سوم، ارائه کرده است: «در این کشورها [جوانان سرگرمیهایی را انتخاب می کنند که برای گذران فراغت جوانان در کشورهای سرمایه داری پیش بینی شده است. این فعالیتها، مطالعه رمانهای پلیسی، استفاده از ماشینهایی که با انداختن سکه کار می کنند، عکسهای سکسی، کتابهای وقیح، فیلمهای ممنوع برای افراد زیر ۱۶ سال و بدتر از همه مصرف مواد الکلی را در بر می گیرد. در غرب دایره خانواده، تأثیرات آموزش، سطح نسبتاً بالای زندگی طبقات کارگر، کما بیش از جوانان در مقابل تأثیرات زیانبار این نوع سرگرمیها حمایت می کند. اما در یک کشور آفریقایی که سطح آگاهیها نابرابر (ناموزون) است، و تصادم شدید دنیای سنتی و مدرن، به میزان زیادی بر سنتهای کهن تأثیر گذاشته و دنیای تصورات را با ابهام مواجه کرده است؛ ماهیت فرهنگ غرب، جوانان آفریقایی را- به شکلهای مختلف- تحت تأثیر حملات زیانبار خود قرار می دهد.» (۱۲)

این عبارات را- هر چند در مورد یک زمینه فرهنگی متفاوت نوشته شده است- می توان در مورد ایران نیز به کار برد. راهبرد توسعه در ایران، اساس هویت فرهنگی و ارزشهای سنتی جامعه ایران را از بین می برد. تغییر سریع از خوداتکایی در مقیاس کوچک به تولید کالا برای بازار، غفلت از کانالهای مشارکت سیاسی، جلوگیری از آزادی بیان و توسعه درونزای فرهنگی، همه و همه هماهنگی و ثبات زندگی فرهنگی را با نقصان مواجه کرد. فرایند توسعه براساس تعریف آن-، الگوی زندگی پیشین را دگرگون می کند، اما فرایند توسعه در غرب، هماهنگ و همگام با ارزشهای اساسی و الگوهای فرهنگی این جوامع پیش رفت. در ایران- همچون بیشتر کشورهای جهان سوم- نوعی «غربی ساختن» تولیدی، جای توسعه را گرفت: تقلید از عناصر سطحی غرب جدید، بدون انجام تغییرات ضروری و بنیادین سیاسی و اجتماعی. وابستگی اقتصادی- که صنایع مونتاژ مصرفی شکلی از آن است (و لذا کمکی به رشد یک بخش مستقل اقتصادی نمی کند)-، با وابستگی فرهنگی تشدید و حمایت می شد. و در این خصوص، اخبار و برنامه های سرگرم کننده فرهنگی که رسانه های جمعی پخش می کردند، پیش از آنکه با آداب و عادات فرهنگی مردم ایران متناسب و همخوان باشد، با بازارهای کشورهای صنعتی یا نیازهای رژیم تناسب داشت.

ایران نمونه استثنایی از یک کشور جهان سوم است که برای تسریع فرایند نوسازی، مدل ارتباطات و توسعه را تجربه کرد و شاهد شکست بزرگ آن بود. اگر چه ارتباطات می تواند به مردم برای یافتن هنجارهای جدید و هماهنگی در یک دوره گذار یاری رساند، اما در مورد ایران، تأثیر آن کاملاً برعکس بود.

تجربه ایران ما را و می دارد تا مدل ارتباطی «رسانه های قدرتمند/ تأثیرات قدرتمند» را زیر سؤال ببریم. شاه توان کنترل همه رسانه ها را داشت، اما نمی توانست مشروعیت سیاسی به دست آورد. و ایرانیان نیز می توانستند بسیاری از برنامه های آمریکا را تماشا کنند و با این حال، ارزشهای خود را ترجیح دهند.

بنابراین، تجربه ایران نشان می دهد که مدل «ارتباطات و توسعه»- که معتقد است رسانه ها می توانند نقش مهم و مثبتی را در توسعه اقتصادی و سیاسی ایفا کنند- و مدل «امپریالیسم فرهنگی»- که رسانه ها را حاملان ارزشهای غربی و غرق کننده فرهنگهای جهان سوم می داند-، بسیار یک بُعدی هستند.

#### ● پانویسها

- 1- Hobsbawm, E., The Age of Empire 1875- 1914 . New York: Vintage, 1989. P.57.
- 2- Ibid.
- 3- Haris, N., The End of The Third World, Harmondsworth: Penguin, 1987.
- 4- Ibid.
- 5- Hamelink, C.J., Finance And Information, Nor wood, NJ: Ablex, 1983, C.J., P.26
- 6- Haris, N., 1987
- 7- Pye, L. (Ed.), Communications And Development, Princeton, NJ: Political Princeton University Press, 1963.
- 8- Mohammadi, A., Development-Support Communication And Instructional Learning Centers For Rural Areas In Iran, Unpublished Doctoral Dissertation, columbia University, 1976.
- 9- Lerner, D., The Passing of Traditional Society, New york: Free Press, 1958.
- 10- Mohannacli, A., 19760
- 11- Motamed - Nejad, k., Communication and Westernization, Tehran: College of Mass Communiton, 1976.
- 12- Fanon, F., The Wretched of the Earth, Hormonds worth: Penguin, 1967, PP. 157-158.